

عبدالامیر

به مناسبت گرامی‌داشت مقام فرهنگی و  
پژوهشی زنده‌یاد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی

بخش دوم



دولت آبادی در یادها



## با زنده یاد بصیر احمد دولت آبادی؛ از آشنایی تا همکاری



✠ احمد علی علیزاده

### یکم: آغاز آشنایی

تاریخی بود ارائه می‌داد و بعد از ارائه، سایر دوستان نیز نظر می‌دادند و گفتگوی جمعی صورت می‌گرفت، و از سوی جمع مورد ارزیابی قرار می‌گرفت، مکان برگزاری این جلسات بیشتر منزل خود استاد دانش بود. بنده هیچ آشنایی و شناختی با جناب دولت آبادی نداشتم اولین بار در یکی از این جلسات شرکت کرده بود، در آن جلسه خوب متوجه نشدم که ایشان به عنوان عضو همبستگی نشست‌ها در آینده و با دعوت استاد دانش شرکت کرده بود یا به صورت مهمان و عنوان شنونده؟ اتفاقاً همان روز نوبت ارائه بحث به بنده بود، ولی خیلی آرام و ساکت بود، و تا آخر سخنی از ایشان نشنیدم، تا جای که یادم می‌آید معارفه‌ای هم صورت نگرفت و در جلسات بعدی دیگر حضور نیافت، (تا زمانی که مرکز فرهنگی نویسندگان تأسیس شد و در جلسات یا بحث‌های هفتگی و غیر هفتگی مرکز مرتب حضور

تاریخ دقیق را بیاد نمی‌آورم ولی فکر کنم در سال ۱۳۶۶ یا ۶۷ بود که اولین بار جناب مرحوم بصیر احمد دولت آبادی را در قم در منزل جناب استاد سرور دانش، واقع در قم، زنبیل آباد (۴۵ متری صدوق) دیدم. ماجرا از این قرار بود که یک حلقه فرهنگی با مدیریت و نظارت جناب استاد سرور دانش تازه ایجاد شده بود، سال‌های زیادی از این رویداد می‌گذرد دقیق همه دوستان و اعضای این حلقه را به خاطر ندارم، ولی چند نفر را یادم هست که عبارت بودند از: استاد دانش، استاد محمد ناطقی، استاد دکتر محمد امین احمدی، مرحوم حسین شفایی، هر از چند گاهی دور هم جمع می‌شدیم و نوبتی یک نفر در باره یک موضوع خاصی بحثی را که بیشتر ناظر به مسائل مربوط به افغانستان یا مسائل منطقه و جهان، یا برخی مباحث فرهنگی و

می‌یافت) بعدها معلوم شد که ایشان آقای دولت‌آبادی مدیر مسؤل ماهنامه وزین حبل‌الله بوده که در زمان خود بهترین یا از بهترین نشریات دوران جهاد در بین مهاجرین جامعه شیعه و هزاره در ایران بود، کار فرهنگی و مطبوعاتی که بانی و حامی اصلی آن رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری بود، و تا بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان و حتی مدتی بعد از شهادت رهبر شهید، نیز به انتشار خود ادامه داد و نزدیک به ۱۴۰ شماره یا بیشتر منتشر شد.

## دوم: ادامه ارتباط و شروع رفاقت و دوستی

بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان، نشریه این حزب تحت عنوان «هفته‌نامه وحدت» با مدیریت جناب استاد سرور دانش که مسئول بخش فرهنگی این حزب بود راه اندازی شد. بنده در مسافرت بودم وقتی قم آمدم استاد دانش را دیدم فرمودند که شما را در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت به عنوان همکار هفته‌نامه وحدت معرفی کرده‌ام و دو سه شماره از هفته‌نامه هم چاپ شده بود، مقاله‌ای نیز از بنده زیر عنوان: «نگاهی به پدیده غرب‌زدگی و احیای جنبش اسلامی در افغانستان» در دو قسمت چاپ شده بود، و این نوشته به صورت مسلسل به نظرم در چهارده یا پانزده قسمت در این هفته‌نامه به چاپ رسید. این نوشته، مقاله بلندی بود که قسمت‌هایی از آن را قبلاً استاد دانش برای چاپ در مجله پیام مستضعفین (نشریه سازمان نصر منحل) از من گرفته بود ولی با فعال شدن بخش فرهنگی حزب وحدت این مجله تعطیل شد و با شروع هفته‌نامه همکاری ما به عنوان عضو هیئت تحریریه این نشریه و عضو کمیسیون فرهنگی حزب وحدت در قم، آغاز شده و مقالاتی دیگری نیز از بنده در این هفته‌نامه به نشر رسید. مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی در آن زمان مسؤلیت مجله حبل‌الله را به عهده داشت، ولی گاهی قم می‌آمد، و از طریق هفته‌نامه وحدت آشنایی ما بیشتر شد و ایشان مقالات و نوشته‌های بنده را در این هفته‌نامه دنبال می‌کرد، با مطالعه این مقالات نسبت به بنده نظر نیک پیدا کرده بود و به همین خاطر از آن به بعد ارتباط ما با ایشان بیشتر برقرار شد و کم‌کم این ارتباط تبدیل به دوستی دوام‌دار و پایه‌دار گردید و هم‌دیگر را هم فکر و هم‌ایده یافتیم و باب گفتگو بین ما باز شد.

روزی ایشان را در قم و در مجتمع آموزش عالی شهید بلخی دیدم، ظاهراً در سال ۱۳۶۹ بود که آن زمان بنده نیز دانشجوی این مجتمع

بودم، اولین پرینت قبل از چاپ کتاب «شناسنامه افغانستان» را به بنده نشان داد، و گفت که قصد دارد این کتاب را چاپ کند، گفت نگاه کن به نظرت چطور است؟ آن زمان بین افغانستانی‌ها و بخصوص هزاره‌ها نویسنده، آن هم صاحب اثر و کتاب خیلی کم بود، و یک آرزو بود، تعداد دانشجویان مقطع دکتری شاید از عدد انگشتان یک دست هم فراتر نمی‌رفت، دانشجوی مقطع کارشناسی و ارشد به استثنای ۶۰-۷۰ نفر دانشجویان مجتمع آموزش عالی شهید بلخی، شاید از صد نفر بیشتر نبودند. نویسنده و قلم‌بدست هم طبیعی است که تعداد اندکی بودند. اما ایشان تربیت یافته شهید مزاری بود و از وی که یک مجاهد ۱۲ پاس بود یک فعال فرهنگی و یک قلم‌بدست و نویسنده متعهد ساخته بود، خودش نیز خود را وامدار شهید مزاری می‌داند هم در نوشته‌ها و هم در گفته‌هایش با دوستان بارها اظهار می‌کرد، که این شهید مزاری بود که قلم را بدستم داد و اگر نه روزگار من یقیناً غیر از این بود که می‌بینید و معلوم نبود از کجا سر بر می‌آوردم. به هر حال ایشان با چنین سابقه و تجربه چندین ساله نگارش مقالات زیادی در مجله حبل‌الله و سردبیری این نشریه، وضعیت متفاوتی نسبت به دیگران داشت، جدا از مقالات، تحلیل‌ها و نوشته‌های متعدد ایشان در مجله حبل‌الله، عنوان ثابت: «افغانستان در ماهی که گذشت» در این مجله و در هر شماره توسط ایشان نگاشته می‌شد و در آن تحولات و رویدادهای جاری آن ماه را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌داد، همین بحث مسلسل تاریخی اگر تنظیم و آماده شود خودش یک اثر تاریخی مفید و ماندگاری خواهد شد.

در یک چنین شرایطی نگارش کتاب تاریخی در باره افغانستان با آن ساختار و فصل‌بندی یک امر تازه‌ای بود، به همین خاطر بنده از دیدن این کتاب و نگاهی به بخش‌ها و فصول آن خیلی ذوق زده شده و فوق‌العاده خوشحال شدم، گفتم خیلی عالی است خداوند به شما توفیق دهد، بعد گفت روی نسخه جدیدش کار می‌کنم و با یک اضافاتی آماده چاپ می‌کنم. این کتاب اولین اثر مرحوم دولت‌آبادی بود که مدتی بعد از این دیدار به چاپ اول رسید. در همان جا از کتاب «شناسنامه احزاب سیاسی افغانستان» یاد کرد که اثر بعدی است و قرار است ان‌شاءالله کار کنم. به این ترتیب ارتباط بنده با ایشان کم‌کم تبدیل به رفاقت و دوستی گردید، ایشان تهران بودند ولی قم که می‌آمد دیدار و ملاقات داشتیم.



## سوم: آشنایی و رفاقت تبدیل به همکاری

آری ارتباط و رفاقت ما از این هم فراتر رفت و تبدیل به همکاری پایدار، در حوزه کارهای فرهنگی و نشراتی شد. همکاری ما عمدتاً در دو نهاد یعنی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و هفته نامه حزب وحدت اسلامی افغانستان بود، که به صورت کوتاه و فشرده گزارش می‌کنم.

اولین بار ظاهراً در اواخر سال ۱۳۷۱ یا بهار ۱۳۷۲ بود که زنده‌یاد دولت‌آبادی، روزی طرح تأسیس یک مرکز فرهنگی و پژوهشی را از سوی جمعی از فرهنگیان هم‌مسو و هم‌فکر با بنده در میان گذاشت و در باره ضرورت آن با هم صحبت و گفتگو کردیم؛ بنده هم اعلام آمادگی کردم، البته شاید قبل از من با دوستان دیگر نیز در میان گذاشته بوده و ظاهراً اصل طرح از سوی استاد دانش بوده اما ایشان از اولین نفرها بوده که باید به رایزنی بپردازد، پس از شناسایی افراد و رایزنی‌ها و با پیگیری دوستان فرهنگی و اهل قلم بخصوص استاد دانش، این حرکت مبارک فرهنگی نتیجه داد و به اعتقاد بنده با تأسیس این مرکز، فصل تازه و تجربه جدید کارجمعی در تاریخ فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی مردم هزاره و شیعه آغاز گردید، که در نوع خود در داخل و خارج کشور بی‌سابقه بود.

برای توجیه و ضرورت تأسیس چنین مرکزی، تحلیل ما در آن زمان این بود که جامعه شیعه و هزاره یک جبهه و جریان سیاسی بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان دارد که بحمدالله با قدرت، عزت و انسجام در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور و با یک قدرت با شکوه نظامی در میدان، حضور فعال دارد و مطالبات و دیدگاه‌های سیاسی عدالت‌خواهانه شیعیان از این آدرس سیاسی مطرح می‌شود. اما این آدرس سیاسی و حزب مقتدر که اکنون تبدیل به یک جریان عدالت‌خواهی شده است، به تنهایی برای دفاع از حقوق و مطالبات شیعیان و تثبیت جایگاه این مردم که در گذشته در محرومیت مطلق از هر نوع حقوق مذهبی و سیاسی بسر برده است کافی نیست، اگرچه فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای خود را هم داشته باشد، اما این کارهای فرهنگی نمی‌تواند بنیادی و ریشه‌ای باشد، بلکه روزه مره و ژورنالیستی است، همانند سایر احزاب و جریان‌های سیاسی که چنین فعالیت‌های رسانه‌ای و فرهنگی را به طور متعارف دارند، بلکه

در پهلوی آن به یک جبهه و جریان فکری، فرهنگی که بتواند در سطح کلان و فارغ از تعلقات خاص حزبی و با افق وسیع‌تر و با موضع‌گیری آزاد، بدون التزام و تعهد به چارچوب تشکیلاتی حزب، به مثابه پشتوانه و عقبه قدرتمند فرهنگی این جریان سیاسی، نیاز شدید است، تا بتواند منطق عدالت‌خواهی را در راستای تثبیت گفتمان عدالت‌خواهی، تئوریزه و تبیین کند و دوشادوش این جریان قدرتمند سیاسی از حقوق، عزت و اقتدار جامعه هزاره و شیعه در سطح تئوری و فرهنگی نیز به دفاع منطقی از آرمان‌های عدالت‌خواهانه مردم خود بپردازد.

بر اساس این درک و ضرورت، مجموعه‌ای از دوستان و فعالین فرهنگی، همدیگر را یافتند و یک تشکل فرهنگی را فراتر از یک جریان سیاسی و حزبی با صبغه کاملاً فرهنگی و نگاه کلان تأسیس و پایه‌گذاری کردند، و بحمدالله والمنه موفق شدیم همدلانه و دوستانه نزدیک به دو دهه، در شرایط سخت مهاجرت و با حد اقل امکانات در آن زمان، فعالیت‌های فرهنگی و علمی و نشراتی خوب و قابل قبولی را انجام دهیم.

بیان کارنامه و شرح فعالیت‌های «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان»، از تأسیس تا تعطیل، خود مجال دیگری را می‌طلبد، و در خاطرات برخی از دوستان از جمله کم و بیش در یادداشت‌های استاد سرور دانش هرچند پراکنده ثبت شده است<sup>۱</sup> و از جمله خود مرحوم دولت‌آبادی عزیز تا جای که بیاد دارم طبق معمول خاطرات روز مره خود را هر روز می‌نگاشت، و یقیناً در قالب خاطرات روز مره خودش گزارش‌های فعالیت‌های این مرکز را نیز در مجموعه خاطرات خود دارد، اما در اینجا خوب است از مؤسسين این مرکز فرهنگی که نزدیک به دو دهه در قالب این نهاد فرهنگی کار کردند، یاد نمایم.

مجموعه هیئت مؤسسان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، عبارت بودند از ۹ نفر به ترتیب زیر:

- ۱- استاد سرور دانش؛
- ۲- زنده یاد حسین شفایی؛
- ۳- زنده یاد بصیراحمد دولت‌آبادی؛
- ۴- سرور جوادی؛
- ۵- سید حمیدالله جعفری دره‌صوفی؛
- ۶- قاسم رحمانی مزاری؛

۱. دانش، سرور، مجموعه مقالات، جلد هفتم، ص ۳۹-۵۷، انتشارات بنیاد اندیشه، چاپ اول،

بهار ۱۴۰۰، کابل.

۷- حسین رجبی (محب الاسلام)؛

۸- لیاقت علی امینی؛

۹- احمدعلی علیزاده.

این مرکز در این مرحله از تاریخ کشور و در دنیای مهاجرت، آدرس و پاتوقی شده بود برای مجموعه‌ای از نیروهای فکری و فرهنگی از طیف‌های مختلف و بستری برای بروز و ظهور این مجموعه و آثار فرهنگی، تحقیقات و تولیدات این دوستان را در یک فضای آزاد و خارج از تعلقات و چارچوب‌های سیاسی و حزبی رایج، در قالب کتاب، مقاله، ترجمه و تألیف با توجه به اولویت و توان مالی در حوزه‌های: تاریخ، فرهنگ، سیاست، حقوق، ادبیات، شعر و... به نشر می‌سپرد. همکاران مرکز در بیرون از هیئت مؤسسان دو مجموعه بودند، مجموعه نخست شخصیت‌ها، اساتید و پژوهشگرانی بودند که یا با دعوت مرکز و یا با پیشنهاد خودشان به صورت داوطلبانه به عنوان عضو رسمی این مرکز به این جمع پیوسته و در ادامه فعالیت‌های علمی و فرهنگی این مرکز ایفای نقش می‌نمودند. مجموعه دوم همکاران آزاد بودند که مقالات، کتاب‌ها و ترجمه‌های شان از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان، در فصلنامه‌های این مرکز و یا در قالب کتاب، چاپ و منتشر می‌گردید.

در اینجا شایسته است جهت قدردانی، از مجموعه نخست که اعضای رسمی مرکز فرهنگی نویسندگان بودند، یاد نمایم، باید یاد آور شد که انصافاً میزان تاثیرگذاری این مجموعه قوی‌تر از بسیاری از اعضای هیئت مؤسسان بودند و در رشد و شکوفایی مرکز فرهنگی نویسندگان فوق‌العاده مؤثر بودند و الحمدلله امروزه نیز همچنان قوی‌تر از گذشته در عرصه‌های علمی، فرهنگی و پژوهشی ایفای نقش می‌کنند و شخصیت‌های توانمند و مشعل داران عرصه فکر، فرهنگ و اندیشه هستند که در بالندگی جریان‌های فکری، فرهنگی و روشن فکری، در سطح کشور و در داخل و خارج اثرگذار هستند، و به جرئت می‌توان گفت که برخی از این چهره‌ها امروزه در جامعه علمی کشور، حرف اول را می‌زنند. تا جای که به خاطر می‌آورم دوستان اعضای غیر هیئت مؤسسان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، این مجموعه بودند:

۱. استاد دکتر محمدامین احمدی؛

۲. دکتر محمدعلی جويا؛

۳. دین محمد جاوید؛

۴. دکتر سید عبدالوهاب رحمانی؛ (مدت کوتاهی اما بعدها فاصله

گرفت)

۵. حفیظ‌الله زکی؛

۶. اسماعیل حکیمی؛

۷. حمید زکی؛

۸. یارمحمد باقری؛

۹. محمدشریف سعیدی؛

۱۰. محمدعلم جويا؛ (مدت بسیار اندکی)

۱۱. محمود جعفری؛

۱۲. سید ابوطالب مظفری؛

۱۳. محمدجواد خاوری؛

۱۴. حمزه واعظی؛

۱۵. سید نادر احمدی؛

۱۶. علی پیام.

در میان مجموعه‌ای از اعضای رسمی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، زنده‌یاد دولت‌آبادی جایگاه ویژه‌ای داشت، به نظر بنده ما در مجموعه خود ارکان خمسه‌ای داشتیم که بدنه اصلی این مرکز را تشکیل می‌دادند، و این مرکز روی این ستون‌های اصلی خود استوار بود، و زنده‌یاد دولت‌آبادی از این هسته اصلی بودند، خوب است یاد نمایم از این مجموعه تا حد اقل تقدیری از این فرزندان به عمل آمده باشد، این ارکان خمسه عبارت بودند از:

۱- استاد سرور دانش که نزدیک ده سال ریاست این مرکز را با موفقیت به عهده داشت؛

۲- استاد دکتر محمدامین احمدی؛ که سرمایه علمی، سیاست‌گزار فرهنگی و تئوریسین علمی این مرکز و آخرین رئیس این مرکز در چند سال اخیر بود؛

۳- استاد زنده‌یاد حسین شفایی، که فعال‌ترین ما در بخش تأمین مالی مرکز و نزدیک ده سال مسؤل مالی مرکز بود؛

۴- استاد زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی که الگوی نظم و پرنویس‌ترین ما در این جمع بود؛

۵- استاد سید ابوطالب مظفری که شاخص‌ترین چهره ادبی و فرهنگی در این جمع بود، و سیزده شماره از فصلنامه ماندگار و در نوع خود بی نظیر «دُرّ دری» را با موفقیت، سردبیری کرد.



آماده نمودن چاپ مجدد کار می‌کردیم، این کار براساس توافقی بین مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و جناب حاجی احمدحسین احسانی بگلانی بود، قرار بر این بود که برای چاپ مجدد این کتاب، مرکز فرهنگی نویسندگان کار بازخوانی، ویرایش مجدد و نگارش مقدمه طولانی با نگاه انتقادی آن را انجام دهد؛ و جناب احمد حسین احسانی کار حروفچینی، و هزینه چاپ و سایر کارهای آن را به عهده بگیرد، دوستان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انجام این کار را به عهده بنده و زنده‌یاد دولت‌آبادی نهادند و این کتاب بعد از بازخوانی و ویراست جدید، توسط بنده و ایشان و با مقدمه انتقادی و بلند از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و همکاری آقای احمدحسین احسانی، در دو جلد به چاپ دوم در ایران رسید.

یادم نمی‌رود زمانی هوای طلبگی و دروس شیخی بسرش زد! شاید یکی دو ماه برایش ادبیات عرب درس می‌گفتم و دوکتاب اول ادبی از متن درسی و قدیمی حوزه علمیه یعنی شرح امثله و صرف میر را برای ایشان و احمدحسین احسانی، درس گفتم این دو کتاب در مجموعه کتابی بنام «جامع المقدمات» قرار دارد، تا خود را برای آزمون حوزه آماده نماید. طبع لطیف و شوخی داشت بعد از فراغت از کار روی افغانستان در مسیر تاریخ، با خنده می‌گفت حالا نوبت درس رسیده برویم سراغ جامع المشکلات! به جای جامع المقدمات جامع المشکلات می‌گفت!

مدت‌ها در «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» با هم در دفتر مرکز بودیم، ایشان چند سال مدیر داخلی دفتر بود، بنده نیز برای کارهای مشترک مان یا مطالعات و فعالیت‌های شخصی خودم در دفتر مرکز می‌رفتم و با دولت‌آبادی بودم، هر وقت از کار و فریضه نماز که با اصرار ایشان به جماعت می‌خواندیم فارغ می‌شدیم، به شوخی می‌فرمود حالا برویم به راهکار شکم بپردازیم! و قوت لایموتی را در حال و هوایی کار صلواتی و بسیجی با هم صرف می‌کردیم و بعد از آن می‌فرمود اکنون نوبت راهکار حل بحران کشور رسیده است!

در دوره اخیر هفته‌نامه وحدت که بعد از استاد دانش در تعیینات جدید، مدیریت آن به عهده زنده‌یاد مرحوم حسین شفایی بود، باز همکار شدیم و مدتی را در مجموعه اعضای هیئت تحریریه این نشریه با شماری دیگری از دوستان فرهنگی، مانند: حمزه واعظی، نعمت‌الله صادقی، حفیظ‌الله زکی و... ایفای وظیفه می‌نمودیم، اما

آنچه تا بدین‌جا گفته آمد به بهانه یاد کرد از دوست فرزانه، دیرینه و فقیدم استاد زنده‌یاد دولت‌آبادی عزیز بود که او در این فرایند فرهنگی نقش برجسته و بسیار درخور قدر داشت، و از برکت این دوست عزیز بود که بهانه‌ای شد برای یاد کردن از تأسیس یک نهاد نسبتاً موفق فرهنگی، اعضا و همکاران این مرکز و اندکی ادای دین در برابر این فرزندگان و فرهیختگان که این نهاد فرهنگی، مرهون و وامدار این سروران و عزیزان بوده است. و دولت‌آبادی عزیز در این میان چون نگین و یکی از موثرترین اعضای این جمع و از ارکان خیمه آن بود که در برپایی و ادامه این نهاد، نقش یکی از این ستون‌ها را داشت. و آسمانی شدن این یار دیرین و عزیز من و همه دوستان خود را به سوگ نشاند و هنوز داغ او برآیم تازه است، و هر وقت به یاد می‌آورم، خاطرات ماندگار، شیرین و سرشار از صفا با آن سیمای معصومانه و منش کریمانه و عزت‌مندانه و سلوک دردمندانه و متعهدانه او در ذهن و ضمیرم می‌گذرد و همچون فیلمی در برابر خود می‌بینم.

زنده‌یاد دولت‌آبادی دارای قلب مهربان، سرشار از عطوفت و مهربانی، و در دوستی و رفاقت بسیار صمیمی، وفادار و صادق بود، از رنج‌ها، رازها و دغدغه‌هایش برآیم صادقانه روایت می‌کرد. تا زمانی که در ایران بود زیاد اتفاق می‌افتاد که آثارش را چه مقاله و چه کتاب که آماده می‌کرد پیش از انتشار در اختیار بنده قرار می‌داد و از من نظر می‌خواست که مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهم. بنده نیز با کمال صداقت دیدگاه‌ها و پیشنهاداتم را به محضرش مطرح می‌کردم و ایشان با کمال تواضع و فروتنی می‌پذیرفت. او اولین مدیر مسؤل فصلنامه سراج و من اولین سردبیر این فصلنامه و همکار او بودم، هر چند که این مدیریت و سردبیری دیری نپایید و از دوسه شماره تجاوز نکرد، مقالات و روایات او را با هم و با همکاری سایر اعضای مرکز بررسی می‌کردیم، مقالات همدیگر را نیز مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌دادیم. او تا آخرین روزهای حضورش در ایران عضو فعال و پرنویس هیئت تحریریه این فصلنامه بود. ایشان در نقل قول‌ها از منابع، عادت داشت که طولانی نقل قول کند، و من عادت داشتم که نقل قول‌های مستقیم و طولانی‌اش را خلاصه می‌کردم یا بعضاً حذف می‌کردم و می‌گفتم ضرورتی ندارد، ایشان گاه به شوخی و با ملاحظت می‌فرمود کمی بی‌رحم تشریف دارید زیاد قیچی نکن!

مدتی را مشترکاً دو نفری روی کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، برای

بصیراحمد دولت‌آبادی در میان اعضای هیئت تحریریه پرکارترین و منظم‌ترین بود، ایشان برخی از مقالات خود را با نام اصلی خود می‌نوشت و برخی دیگر از مقالات خود را با نام مستعار «نورعلی ترکستانی» نوشته می‌کرد و در هفته‌نامه چاپ می‌شد.

این همکاری دیری نپایید و بنده در اثر برخی گرفتاری‌ها و برنامه‌های درسی از جمع همکاران هفته‌نامه وحدت بیرون آمدم و مرحوم دولت‌آبادی تا آخرین شماره‌های انتشار این هفته‌نامه به کار خود ادامه داد. اما همکاری ما با دولت‌آبادی در مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان همچنان تا آخرین روزهای حضور ایشان در ایران ادامه یافت و در تعیینات جدید که در ساختار مرکز فرهنگی نویسندگان پس از تحولات دوران جمهوریت در افغانستان پیش آمد، و اکثریت دوستان در داخل کشور به ایفای نقش در سطح ملی در حوزه‌های: سیاست، فرهنگ، آموزش و پژوهش پرداختند، دولت‌آبادی همچنان در کنار دیگر دوستان که در ایران حضور داشت، فعال و پرکار به همکاری خود ادامه داد.

دولت‌آبادی روایت‌گر صادق و صمیمی بیش از یک قرن رنج و حرمان مردمش بود، او وقتی متن اولیه کتاب: «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای

هویت» را برای ارزیابی و نظرخواهی، به من سپرد و چند روزی برای مطالعه و ارزیابی نزد من بود، یادم هست که بغض‌گلویش را فشرده و اشک‌آلود به این مضمون ابراز کرد که این روضه قوم بی‌سامان است! فلانی بگیر و بخوان و نظرات خود را مرقوم نما! او عمری با آه، درد و رنج در دفاع از تاریخ، فرهنگ و هویت مردم ما قلم زد. او در شدت فقر و با مشکلات معیشتی و در عین حال آبرومندانه و با عزت، روزگار سختی را سپری کرد، و سرانجام از بدی حادثه و روزگار، آخرین سال‌های عمر با برکت خود را در غربت و در کشور کانادا، سپری نمود و در چند سال آخر حیات، با بیماری سرطان دست و پنجه نرم کرده و پس از حدود شش، هفت عمل شیمیایی در آن دیار، غریبانه بدورد حیات گفت!.

گرامی باد یاد و خاطره جاودانه‌اش! شاد باد روح این مؤرخ و پژوهشگر وطن و دوست صمیمی و دیرینه و همکار فرهنگی سال‌های جهاد و مقاومت، و با اولیای الهی محشور باد!

عاش سعیدا و مات سعیدا. والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بیعت حیا.